

در مقدمه‌ای که استاد جلال همایی بر متن نصیحة الملوک منسوب به امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) نوشته است، بدو<sup>۱</sup> بسیاری از مشکلات قسمت دوم این متن و ناهمخوانی آن را با سایر نوشته‌های غزالی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، اما در آخر، جمیع استدلالات خود را کنار گذاشته، «یقین سابق» (یعنی اینکه کل متن منسوب به غزالی است) را ارجح دانسته، و شک و تردید در آن را جایز نشمرده است. بعضی پژوهندگان دیگر، در مقام مقایسه دو نسخه مختلف از یک متن، معیار زمانی دیگری به کار می‌برند، همچون معیار «الاقدم اصح» که فرضش این است که نسخه قدیمی تر درست تر است. بلاشک این دو معیار هر دو معتبرند، اما کاربرد آنها مستلزم دقت در مبانی زمانی مربوطه است، چون ممکن است که این مبانی متکی به اسنادی از نوع «نیمه جعلی» باشند، یعنی اسنادی که زمان پیدایش واقعی آنها از آنچه به ظاهر می‌نماید زیاد دور نیست، ولی معذک تمامی یا قسمتی از آن جعلی است و گمراه کننده. از برای نمونه، ذیلاً چند سند نیمه جعلی ارائه می‌دهیم تا معلوم شود که چگونه باعث گمراهی محققان شده است، و اینان چگونه منطق را فدای قدمتی مشکوک کرده‌اند.

#### ۱. دروغ محض

نامه امیر تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه\*

در اواسط بهار سال ۱۴۰۳م، مردی که مدعی بود نامه‌ای از امیر تیمور (حک. ۷۷۱ - ۸۰۷ ق/ ۱۳۷۰ - ۱۴۰۵م) برای شارل ششم پادشاه فرانسه (حک. ۷۸۲ - ۸۲۵ ق/ ۱۳۸۰ - ۱۴۲۲م) به همراه دارد، دفعه وارد شهر پاریس شد. این سفیر نابه‌هنگام شخصی بود یوحنا نام که اسقف شهر سلطانیه بود و رهبر مسیحیان ایران زمین. نامه‌ای که او برای شارل ششم آورده بود،

<sup>۱</sup> مقدمه جلال الدین همایی بر نصیحة الملوک (تهران: هما، ۱۳۶۷)، ص. هشتاد و سه.

<sup>۲</sup> L. Kehren, *La route de Samarkand au temps de Tamerlan* (Paris, 1990), p. 30.

## کاربرد معیارهای «الاقدم اصح» و «یقین سابق» و مشکل مدارک «نیمه جعلی»

### ابوالعلاء سودآور\*

(هوستون - آمریکا)

**چکیده:** در این مقاله به بررسی معیارهای تشخیص درستی مدارک قدیمی، براساس طرح چند نمونه پرداخته می‌شود. برخی محققان در هنگام تشخیص درستی مدارک قدیمی، «یقین سابق» را ارجح دانسته و شک و تردید در آن را جایز نشمرده‌اند. برخی دیگر در مقایسه دو نسخه مختلف از یک متن، معیار «الاقدم اصح» را به کار می‌برند که فرضش این است که نسخه قدیمی تر درست تر است. بی تردید این دو معیار هر دو معتبرند، اما کاربرد آنها مستلزم دقت در مبانی زمانی مربوطه است، زیرا ممکن است که این مبانی متکی بر اسنادی از نوع «نیمه جعلی» باشند، یعنی اسنادی که زمان پیدایش واقعی آنها از آنچه به ظاهر می‌نماید زیاد دور نیست، ولی تمامی یا قسمتی از آن جعلی و گمراه کننده است.

در اینجا چند سند نیمه جعلی که باعث گمراهی محققان شده در چهار گروه زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

(۱) دروغ محض

(۲) انجامه‌های الحاقی یا تغییر یافته

(۳) تزئینات اضافی و نسبت‌های الحاقی

(۴) مؤلف نادرست

بنابراین تشخیص درستی مدارک قدیمی خالی از دشواری نیست، زیرا متقدمان در بسیاری از متون دست برده‌اند و رقم و تاریخ آنها را تغییر داده‌اند و یا رساله‌ای را به نویسنده‌ای ناروا نسبت داده‌اند و یا سوابق آن را دیگرگون کرده‌اند. بنابراین اگر نتیجه مشاهدات و استدلالات منطقی مغایر با تاریخ پذیرفته شده مدرکی بود، نباید منطق را فدای قدمتی مشکوک کرد. چه بسا که «یقین سابق» بی پایه باشد و نسخه «اقدم» نوتر از آن باشد که می‌نماید.

**کلیدواژه:** الاقدم اصح؛ انجامه جعلی؛ جعل؛ نیمه جعلی؛ یقین سابق.

\* نویسنده و پژوهشگر مستقل اسناد و نسخه‌های خطی.



امیر تیمور کوغان بدین

مکریه فرانسوا صدر ساه راز و منشا این مکتوب خود ۷

دیوار فرماید با همان در صده حساب بعد از صلح احمد میر علی از شیر



مرد می بود که در وی در سکن معلوم در در طرف رسید و مکان

مکان را آورد و سکنای در غایت و در روزی آن امیر را در صدم کرد

عظمتها بمان شدیم و در بعد از آن که مالشکرا این روانه نمودن از وی

در همان بار او را قهر و زور بود که در حد و در جوان مارچه بسیار

بخدمت فرستاد شد و در خدمت میرداد هر چه وام شد اکنون بود

اینکه در آن که دانا کتابها بود و همسر و سلامی از امیر که باز آمد

مانند حاطی با صلوات و دگر می کند که از کمان بشمارید: طرف فرستاد نمود که

الحاکم انبیا معزز و حکوم سراج و در بار کمان ماند طرف و در

اسباب این معزز و حکم اسباب در بر اسباب زور و در آن که در داد



مار کمان انا دانسته چه ابرام نام در می در کمان بود و در اسباب



مکتوبه در مکتوبه الکرم محمد محمد و در همان المهر

ابعاد	سال	نام
۸۸/۱×۴۲ سانتی متر	۱۲۹۰م	ارغون به پاب نیکلای چهارم
۱۱۰×۲۶ سانتی متر	۱۳۰۲م	غازان به پاب بُنیفاس هشتم
۳۰۲×۵۰ سانتی متر	۱۳۰۴م	اولجایتو به فیلیپ پادشاه فرانسه

بعید می‌نماید که دیوان مراسلات امیرتیمور، خرده کاغذی به ابعاد  $۱۶ \times ۱۷/۳$  سانتی متر، برای مکاتبه با پادشاه فرانسه انتخاب کرده باشد.

اگر قطع کوچک نامه را هم نادیده بگیریم، کیفیت ظاهری نامه دیوانی نیست. دبیر دیوانی، و لو اینکه، چنان‌که اخیراً عنوان کرده‌اند، از بخشیان اویغور بوده که به فارسی می‌نگاشته<sup>۸</sup>، هیچ‌گاه نامه‌ای چنین تهیه نمی‌کرده است: با خطی ناهنجار، فواصل ناموزون و مهم‌تر از همه، مُرکبی بی‌رنگ. چه مُرکب دبیر دیوانی، اعم از آنکه به فارسی می‌نگاشت یا به اویغور، نامه‌اش مهم بود یا معمولی، خطاب به حاکم محلی بود یا پادشاهی بیگانه، مهم‌ترین وسیله کار او بود و همواره سیاه یا تیره رنگ بود. وانگهی، کیفیت بد نامه، در درجه اول، باعث ننگ فرستنده است و نه گیرنده.

و اما بی‌اهمیت بودن پادشاه فرانسه در دربار امیرتیمور فرضی است نادرست و بی‌پایه. چون پس از شکست عثمانیان در مغرب، توجه تیمور به شرق بود و قصد تسخیر چین داشت. پس لزومی نداشت که در چنین موقعیتی فرانسه را تحقیر کند، و بی‌جهت دشمنی در پشت سر پیروانند. به عکس، اگر رفتار محترمانه او را نسبت به دو سفیر پادشاه کاستیل (که به دربار عثمانی فرستاده شده بودند ولی در جریان جنگ آنکارا به چنگ تیمور افتادند)، و آزاد کردن زن‌های عیسوی را که در اسارت عثمانی‌ها بودند، و همچنین پذیرایی شایان او را از کلاویخو (د. ۱۴۱۲م) که سفیر کاستیل بود به سمرقند، در مدنظر بیاوریم، متوجه می‌شویم که تیمور برای وجهه خود در نزد بیگانگان اهمیت قائل بوده و برای جلب توجه ایشان کوشش بسیار می‌کرد.<sup>۹</sup> مهم‌تر آنکه، از زمان

به ضمیمه ترجمه لاتینی آن که خود عالیجناب یوحنا تهیه کرده بود، و همچنین رونوشتی از پاسخ شارل ششم به امیرتیمور، همگی، موجودند و در بایگانی اسناد سلطنتی دولت فرانسه نگه‌داری می‌شوند. متن آنها را اول بار، سیلوستر دوساسی (Solvestre de Sacy) در سال ۱۸۲۲م منتشر کرد.<sup>۳</sup> حدود یک قرن بعد، علامه محمد قزوینی در طی مقاله‌ای که از پاریس برای نشریه کاوه فرستاده بود، اشاره به نوشته دوساسی کرده، می‌گوید «هرچه در این مجلد در این باره ارائه تصویری بود از نامه امیرتیمور، چون در عصر دوساسی هنوز صنعت عکس اختراع نشده بوده» و دیگر اینکه متن کامل‌تری از نامه را در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان کاوه بگذارد.<sup>۴</sup> پس قزوینی متنی اصلاح شده تهیه کرده و هجده یادداشت ضمیمه آن نموده تا این نامه بی‌سروته و پر از اشتباه را خوانا کند. از برای این کار، هر جمله نامفهوم و نامتعارف نامه را به نوعی بازسازی و تفسیر می‌کند، اما هیچ‌گاه، نه صریحاً و نه تلویحاً، امکان جعلی بودن نامه را مطرح نمی‌کند. در آخر، از برای توجیه اشتباهات بشمار نامه و کیفیت ناشایست آن، توضیح می‌دهد که «گویا در دربار امیرتیمور اصلاً به پادشاه فرانسه اهمیتی راکه در حقیقت دارا بوده نمی‌داده‌اند.<sup>۵</sup> برخلاف ادعای قزوینی، از برای امیر تیموری که ناچار بود به نام یک خانچه چنگیزی حکم براند تا در برابر ترک و مغول امارتش مشروع باشد، حفظ صورت ظاهر اهمیتی بسزا داشت، و او سعی داشت که همواره عملکرد پیشینیان خود را تحت الشعاع قرار دهد. بدین ترتیب که اگر ایلخانان و جلایریان اقدام به تهیه قرآن‌های فاخر و به قطع بزرگ کردند، قرآن امیرتیمور می‌بایست از همه آنها بزرگ‌تر باشد، پس عمر اقطع را فرمود که قرآنی بنگارد که حمل آن فقط با ارابه میسر بود.<sup>۶</sup> بنابراین و با توجه به اینکه مکاتبات ایلخانی بر روی کاغذهای به قطع بزرگتر بود<sup>۷</sup>:

3 S. De Sacy, "Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charles VI", in: *Mémoires de l'Institut royal de France, Académie des Inscriptions et Belles – Lettres* (Paris, 1822), 6: 470-522.

۴ محمد قزوینی، «نامه امیرتیمور گورکان به شارل ششم پادشاه فرانسه»، در: بیست مقاله، به کوشش ابراهیم پورداود، عباس اقبال (تهران: ابن سینا و ادب، ۱۳۳۲)، ۵۱-۵۲. ۵ همان، ص ۶۱.

۶ این همان قرآنی است که به غلط به قرآن بایسنغری معروف شده است، حال آنکه احتمالاً بایسنغر میرزا فقط چند صفحه بدان افزوده یا جایگزین کرده است. برای توضیح بیشتر، نک:

A. Soudavar, *Art of the Persian Courts* (New York, 1992), pp. 59-62.

7 A. Mostaert, & F.W. Cleaves "Trois Documents Mongols des Archives Secrètes Vaticanes", in: *HJAS* (1992), 15: 424.

8 Kehren, *Ibid*, p. 324.

9 *Ibid*, p. 45.

داشته باشد. و چون املاء این لغت از زمان مغول متداول شده بود، قابل تغییر نبود. قزوینی به ناچار نگارش غلط «کوران» را «سهو کاتب» می‌شمرد. ولی کدام کاتبی بود که جرأت کند که تنها مایه شرافت امیر تیمور را این چنین خدشه‌دار کند؟

به غیر از غلط‌های املائی، وجود صفت «کبیر» و دعای طول عمر (زید عمره) در پایان همین جمله آغازین، برای امیر تیمور که فرستنده نامه است، نامتعارف است. قزوینی به نقل از دوساسی، علامت «۷» را که در پایان سطر اول ظاهر می‌شود، مشخص‌کننده محل نام امیر تیمور می‌داند، حال آنکه در نگارش دیوانی مغول، این نشانه، اشاره به نام مندرج در حاشیه دارد (که نام پادشاه فرانسه است).<sup>۱۵</sup> پس در حقیقت، دو سطر اول نامه چنین باید خوانده شود: امیر کبیر تیمور گورکان زید عمره، صد هزار سلام و آرزومندی، از این محب خود، ملک ری دفرنسا، وصول فرماید. واضحاً الگوی نامه عریضه‌ای است به امیر تیمور، و نه نامه‌ای از او به پادشاهی دیگر، و به همین مناسبت «زید عمره» در آن ظاهر شده است. عجب آنکه در ترجمه لاتینی نامه، این آرزوی طول عمر را عالی جناب یوحنا حذف کرده و با حروف لاتین نوشته است: «تیمور کورنگن سوزوموز»<sup>۱۶</sup> و این جمله مفتاحی است از برای شناسایی هویت جاعل که مسلماً همان یوحناست. عالی جناب شنیده بود که نامه‌ای که از جانب امیر تیمور صادر می‌شد می‌بایست با عبارت: «تیمور گورکان سوزومیز» شروع بشود (که لغت آخر آن، به ترکی «سوزوموز» تلفظ می‌شود)<sup>۱۷</sup> اما آنچه در اختیار داشت، سواد عریضه‌ای بود به امیر تیمور. پس دو سطر اول آن را رونویسی کرده، و بقیه نامه را با یک فارسی شکسته و بسته به پایان رسانیده بود. چون مسیحی بود و ملبس به لباس روحانیت، مورد اعتماد همکیشان خود بود، و چون مترجم نامه هم خود او بود، قادر بود که

ایلخانان به بعد، بینش ایرانیان نسبت به قدرت‌های جهانی و سوابق آنها، همانا بینش مندرج در جامع‌التواریخ رشیدی بود که در آن آفرنج یا سرزمین فرانک‌ها (یعنی فرانسه) نیرومندترین دولت غربی بود و امپراتورانی چون اغسطوس و کارلوس مگنوس، زمانی بر آن فرمانفرمایی می‌کردند.<sup>۱۰</sup> در این چهارچوب فکری اعتبار فرانسه مسلماً بیش از کاستیل بود، و نامه به پادشاه آن دیار می‌بایست درخور اهمیتی باشد که امیر تیمور برای سفرای خارجی، از جمله کاستیل، قائل شده بود.

کیفیت نامرغوب نامه، و غلط‌های بیشمار املائی آن<sup>۱۱</sup> قابل توجیه نیست، الا که قبول کنیم نامه دروغین است، و کار کاتبی است که سواد فارسی درستی نداشته و با روش‌های دیوانی آشنا نبوده، و این متن را با ترکیب جملاتی از چند سند پراکنده ساخته است. آنچه بیش از همه نمایانگر این مدعاست سرآغاز نامه است: «امیر کبیر تیمور کوران زید عمره»<sup>۱۲</sup>.

در همین یک جمله اول دو غلط املائی به چشم می‌خورد. اولی «تمر» است به جای «تیمور» اگرچه قزوینی توضیح می‌دهد که املاء بدون «یا» و «واو» به تلفظ ترکی آن<sup>۱۳</sup> (tēmür) به معنی آهن نزدیک‌تر است، حقیقت این است که چون «تیمور» قبلاً در نام تعدادی از حکام و پادشاهان چنگیزی آمده بود<sup>۱۴</sup>، و سکه و فرمان با همین املاء ضرب و یا صادر شده بود، این املاء در نگارش دیوانی، و همچنین در تواریخ جا افتاده بود و قابل تغییر نبود.<sup>۱۵</sup> غلط دوم «کوران» است به جای «گورکان» که در لغت مغول به معنی «داماد» است و عنوان کسی بود که داماد آل چنگیز شده بود. از برای ترک و مغولی که از نسل چنگیز نبود، دامادی آل چنگیز افتخاری بس عظیم داشت، تا آنجا که امیر تیمور هم برای تشریف خود، به وصلت با چنگیزخان متوسل شد تا عنوان «گورکان»

<sup>۱۰</sup> «افرنج» در آن زمان، به مانند «فرنگ» امروزی، به اروپایی که ماورای بیزانس یا روم شرقی قرار داشت اطلاق می‌شد. برای تصویری از این بخش جامع‌التواریخ رشیدی، نک: Soudavar, *Ibid.*, p. 65.

<sup>۱۱</sup> از جمله اشتباهات املائی: «ارزمنندی» به جای «آرزومندی» است.

<sup>۱۲</sup> G. Doerfer, *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen* (Wiesbaden, 1965), 2:666.

<sup>۱۳</sup> فی‌المثل طغای تیمورخان (حک. ۷۳۷-۷۵۴) در خراسان، و شاه جهان تیمورخان (حک. ۷۳۹-۷۴۰) در بغداد.

<sup>۱۴</sup> برای یک تغییر استثنایی در املائی یکی از عناوین مغول، نک: ابوالعلاء سودآور، «دو نکته در تاریخ مغول»، ایرانشناسی (بیتسدا/آمریکا، ۱۹۹۶)، ۸: ۸۶-۸۸.

<sup>۱۵</sup> نک: Soudavar, *Ibid.*, p. 65.

<sup>۱۶</sup> نامه به لاتین با جمله: "Themur Kurancan Sosumus..." شروع می‌شود؛ نک: Kehren, *Ibid.*, p. 295.

<sup>۱۷</sup> در ابتدای امر، بنا به روشی که از زمان مغول جاری شده بود، امیر تیمور فرمان به نام «سیورغامیش» می‌راند که خود به خانی برداشته بود. بنابراین فرامینش با عبارت: «سیورغامیش خان یرلیغیندین، تیمور گورکان سوزومیز» شروع می‌شد، یعنی: «فرمان خان است و گفته امیر تیمور». چون سیورغامیش بمرد، پسر خردسالش را به جای او نشاند و فرمان به نام او صادر کرد. و چون او هم بمرد، بعد از مدتی نام خانبچه چنگیزی را حذف کرد و عبارت آغازین فرامین او منحصر شد به: «تیمور گورکان سوزومیز».



نیز دریافت کرد.<sup>۱۹</sup> قرار بود که نامه شارل ششم و دیگر پادشاهان را به نزد امیر تیمور ببرد، ولی از بیم رسوایی، هیچ‌گاه به ایران مراجعت نکرد تا به سال ۱۴۱۲م در اوکراین بمرد. و بدین ترتیب، اسقف مفلوک سلطانیه صاحب شهرت و مکننت شد، و قریب ده سال، از درباری به دربار دیگر رفت بدون اینکه دروغ او آشکار شود.

صحفه قزوینی بر این نامه دروغین باعث شده است که بسیاری محققان، اعم از ایرانی و خارجی، به عنوان یک سند معتبر بدان اشاره کنند. اخیراً هم یک محقق فرانسوی به نام لوسین کهرن (L. Kehren) که تخصصش دوره تیموری است، بخش عمده‌ای از کتابی را که درباره کلاویخو نوشته به این نامه اختصاص داده است. کهرن متوسل به مرحوم محمد جعفر محجوب می‌شود تا یک بار دیگر نامه مورد بررسی قرار گیرد. ایشان تغییری جزئی در قرائت نامه وارد می‌کنند، ولی همانند مرحوم قزوینی، کوچک‌ترین اشاره‌ای به دروغی بودن نامه نمی‌کنند، و بدین ترتیب افسانه‌ای که شش قرن قبل با یک نامه جعلی پدیدار شده بود، ادامه پیدا کرد و براعتبارش افزوده شد.

مطالب را به دلخواه خود تعریف و تشریح کند.<sup>۱۸</sup> از طرفی دیگر، اروپاییان هم راغب بودند که راجع به بزرگمردی که بر دشمنشان، یعنی ایلدرم بایزید عثمانی، غلبه کرده بود بیشتر بدانند. حملات پیاپی بایزید و رخنه او به سرزمین اروپا و امپراتوری بیزانس، و همچنین شکست لشکرهای متفق مسیحیان در نیکوپولیس در ۱۳۹۸م، باعث رعب و وحشت ایشان شده بود. بالطبع، مقدم سفیری از جانب امیر تیمور، این سلطان هنوز ناشناخته‌ای که خطر عثمانی را برطرف کرده بود و اسرای مسیحی را نیز آزاد کرده بود، می‌بایست نزد اروپاییان گرمای باشد. در پاریس، یوحنا به دربار فرانسه راه یافت، و نامه‌ای متقابل از شارل ششم برای امیر تیمور گرفت، و از آنجا عازم دیگر ممالک اروپایی شد. ابتدا به انگلستان رفت و از آنجا به ونیز، و بعد به مجارستان و قسطنطنیه. در هر منزل، سفارش نامه‌ای گرفت برای منزل بعدی، و به همراه هر رسالتی که به جانب امیر تیمور می‌یافت، خرج راه و توشه قابل ملاحظه‌ای نیز دریافت می‌کرد. عاقبت از جانب پاپ، سمت نظارت بر کل کلیساهای مشرق زمین

\* \* \*



تصویر ۲: قسمتی از انجامه نسخه «حل مشکلات الاشارات»، مورخ ۷۶۸ق (۹) (عکس از مؤسسه ساتبیز لندن)

<sup>۱۸</sup> تاریخ مندرج در ترجمه لاتینی نامه، اول اوت ۱۴۰۲م، مطابق با اول محرم ۸۰۵ق است که سه روز بعد از پیروزی تیمور در آنکارا است. نک: Kehren, *Ibid*, pp. 295-296.

ظاهراً عالی جناب مدعی بوده که در آنکارا همراه تیمور بوده، و بلافاصله بعد از پیروزی مأموریت به فرانسه یافته است.

<sup>۱۹</sup> این یوحنا، قبلاً اسقف نخجوان بود و در سال ۱۳۹۸م به سلطانیه منسوب شده بود. بعضی گزارش‌های واتیکان از آن دوره حاکی از آن است که او ایتالیایی الاصل بوده است؛ نک: Kehren, *Ibid*, p. 51. روش اشاره او به پادشاه فرانسه، به مضمون «ری دفرانسا»، نیز این موضوع را تأیید می‌کند.



## ۲. انجامه‌های الحاقی یا تغییر یافته

الف - نسخه‌ای از «حل مشکلات الاشارات» نصیرالدین طوسی در سال ۱۹۹۴، مؤسسه ساتبیز (Sotheby's) در لندن، نسخه‌ای از شرحی که نصیرالدین طوسی بر الاشارات و التنبیهاث ابن سینا نوشته بود، به معرض فروش گذاشت. در انجامه این نسخه، هم به نسخه اصل، مورخ صفر سنه ۶۶۴ق اشاره شده است، و هم تاریخ کتابت خود این نسخه به شرح زیر آمده است:

... فی الثامن عشر من جمادی الاخری فی سنة ثمان و ستین و ستمائة فی خزانه کتب المدرسه النظامیه المعموره... به مدینه السلام\*... ۲۰

با توجه به این انجامه، مشاور مؤسسه ساتبیز، ی. صفدی، که متخصص نسخ عربی در لندن است، در شرح این کتاب عنوان کرده بود که «قدیمی ترین نسخه این متن است»<sup>۲۱</sup> در حالی که رنگ و بوی نسخه اشاره به تاریخی دیرتر داشت. بنابراین بررسی دقیق تری لازم بود تا مشخص کند که تاریخ واقعی نسخه چیست.

در بررسی اول، معلوم شد که مرکب و کاغذ و سبک نوشته در سراسر کتاب یکسان است، حتی در ورق پایانی. اثر مهری در سمت چپ انجامه پاک شده، و نوشته‌ای در سمت راست محو شده است. این نوع زدودگی‌ها اکثراً به منظور از بین بردن سوابق مالکیت نسخه است و در تعیین یا تغییر قدمت نسخه چندان مؤثر نیست. زدودگی مهم‌تر در وسط انجامه است و از بالا به پایین، ولی نه آن چنان که نوشته را به کلی محو کند. عجب آنکه اثر این زدودگی در صفحات زیرین هم نمایان است، گویی مایعی که بر این صفحه ریخته شده، اسیدی بوده و به حدی قوی که حتی بعد از پاک کردن آن، بخارات آن صفحات زیرین را لکه‌دار کرده است. آنچه حدس اسید بودن مایع را قوت می‌بخشد، سوراخی است در همان ورق پایانی، که در اوراق بعدی کوچک‌تر می‌شود تا ناپدید گردد. واضحاً قطره‌ای اسید روی صفحه پایانی افتاده که به تدریج اوراق

بعدی را هم خورده است.<sup>۲۲</sup> سؤالی که بنابراین مطرح می‌شود این است که اگر هدف اولیه فقط پاک کردن اثر مهر بود، کافی بود که آن را با آب بشویند (چون مرکب در آب محلول است)، پس چه شد که اسید به کار بردند؟

از مطالعه دقیق‌تر انجامه، مشخص می‌شود که اسم موضعی که در آنجا این کتاب استنساخ شده، به دقت ساییده گردیده، و به جای آن «مدرسه نظامیه» را گنجانیده‌اند. گو اینکه مدرسه نظامیه مهم‌ترین مدرسه بغداد بوده، تغییر نام کتابخانه به نظامیه اثر شایانی در ارزش کتاب نداشته است. مهم‌ترین خصوصیت این کتاب تاریخ استنساخ آن است که حتی در زیر ذره‌بینی به قدرت سه برابر، درست به نظر می‌آید. معذک این تاریخ یک اشکال قابل رؤیت دارد که راهنمای مشکل ماست؛ و آن دو نقطه «تا» است در «ستمائه»: در همه جای دیگر، کاتب نسخه، دو نقطه «تا» را به صورت مورب و جدا از هم می‌نگارد حال آنکه در اینجا، این دو نقطه به صورت افقی و به هم متصل کار گذاشته شده است. بررسی مجدد با ذره‌بینی به قدرت ده برابر در روز بعد، مشخص کرد که جاعل با تردستی تمام، تاریخ «سبعمائ» را به «ستمائه» تبدیل کرده بود. در نتیجه، تاریخ کتابت نسخه از ۷۶۸ به ۶۶۸ تغییر می‌یابد. پس اگر جاعل نام مدرسه را هم تغییر داده، احتمالاً دلیلش این بوده که این نسخه در مدرسه‌ای استنساخ شده که در سال ۷۶۸ق دایر بوده، ولی صد سال قبل از آن وجود نداشته، مانند مدرسه مرجان که به سال ۷۵۸ق به امر مرجان (یکی از امرای سلطان اویس جلایر) در بغداد دایر شده است.<sup>۲۳</sup>

بنابراین معلوم شد که غرض از ریختن اسید و پاک کردن آن در قسمت وسیعی از انجامه فقط رد گم کردن و استتار تغییرات وارد بر تاریخ و محل کتابت بوده است. چه بسا که این نسخه، هرکجا که امروز باشد، به دلیل گواهی آقای صفدی، کماکان به تاریخ کتابت ۶۶۸ق پذیرفته شده باشد.

<sup>20</sup> Sotheby's, London: Catalog of April 27<sup>th</sup> (1994), Lot 55, p. 44.

<sup>۲۱</sup> صفدی در توضیحاتش نوشته بود که این نسخه، یکی از قدیمی‌ترین و شاید قدیمی‌ترین نسخه‌ای متن باشد، و در تأیید مدعای خود، فهرستی از نسخی را که او می‌شناخت بدین شرح داده بود: نسخه‌ای مورخ ۶۹۲ق که در مدرسه مستنصریه بغداد استنساخ شده بود و در ۲۶ آوریل ۱۹۸۲ در مؤسسه ساتبیز فروش رفته بود؛ نسخه مورخ ۷۲۴ق در کتابخانه مجلس در تهران؛ نسخه مورخ ۷۵۴ق در کتابخانه آستان قدس رضوی.

<sup>۲۲</sup> در یکی دو ورق آخر، دور این سوراخ‌ها را با تیغ بریده و به صورت چند ضلعی درآورده بودند. شاید هدف این کار، از بین بردن اثر خوردگی اسید در دور سوراخ بود.

<sup>23</sup> A. Duri, "Baghdad", *El*, 1: 903b.

اختلافات به چشم می‌خورد:

۱. مرکب این دو قسمت متفاوت است: در انجامة اصلی سیاه مایل به قهوه‌ای است و در دو خط بعدی، قرمز رنگ است. باربارا برند (Barbara Brand) که اخیراً این نسخه را مطالعه کرده است، بر این باور است که مرکب قرمز مربوط می‌شود به نقاط قرمز رنگی که موضع سیارات را در میان کواکب مشخص می‌کند، و مرکب سیاه قهوه‌ای رنگ مربوط است به طرح کواکب.<sup>۲۵</sup> متأسفانه نظریه تقسیم کار نقاشی بین دو طراح، یکی برای کواکب و یکی دیگر فقط برای نقطه چینی، بی سابقه است و بعید می‌نماید. مهم‌تر آنکه این نظریه توجه به لغت «صَوْرَه» در دو خط پایانی ندارد، که به هیچ وجه دم از تقسیم کار نمی‌زند و کلّ طرح را از آن کاتب و مصوّر می‌داند که به جوهر قرمز رقم پایانی را کاتب کرده است.
۲. در طرفین هر کدام از خطوط انجامة اصلی، سه نقطه مثلثی شکل داریم که معمولاً در نوشتجات تعیین حدود می‌کنند تا کسی چیزی بر آن نیفزاید. دو خط پایانی واضحاً فاقد آن است.
۳. ورقه پایانی موجود حاوی فقط قسمتی از ورقه پایانی اصلی است، و باقی آن بازسازی شده است.

ب- نسخه «صورالکواکب الثابتة» در کتابخانه بادلیان (لندن) نسخه صورالکواکب الثابتة موجود در کتابخانه بادلیان (دانشگاه آکسفورد) (ش مارس ۱۴۴) دستنویس بسیار معروفی است که هم به عنوان قدیمی‌ترین دستنویس مصوّر عربی از آن یاد می‌شود، و هم به عنوان نسخه‌ای اصیل از یکی از مهم‌ترین آثار علم نجوم. شهرتش هم به واسطه قدمت نسخه است و هم به دلیل اینکه کاتب آن ظاهراً پسر مؤلف، یعنی حسین بن عبدالرحمن بن عمر الصوفی بوده که به فاصله بیست سال بعد از فوت پدرش، یعنی در سال ۴۰۰ق، آن را تهیه کرده است. و چون اصل کتاب را عبدالرحمن صوفی به نام شاهنشاه معروف آل بویه، یعنی عضدالدوله دیلمی (حک. ۳۳۸-۳۷۲) ساخته بود، شهرت این نسخه نزدیک به اصل دوچندان شده است. متأسفانه کلیه دلایلی که باعث شهرت این نسخه شده‌اند، وابسته به دوخط الحاقی‌اند به مضمون ۲۴: «کتابه وصوره الحسين بن عبدالرحمن عمر بن محمد فی سنة اربع مائة».\* در زیر انجامة اصلی نسخه، که خود فاقد تاریخ است و چنین نوشته شده است: «تمّ الكتاب و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبیّه محمد و آله و سلم تسلیماً». از مقایسه دو خط پایانی با انجامة اصلی این

۳۲



تصویر ۳: انجامة نسخه «صورالکواکب الثابتة»، ۴۰۰ق (؟) (لندن، کتابخانه بادلیان، ش ۱۴۴).

۲۴ برگرفته از:

- E. Wellesz, "An Early Al-Sufi Manuscript in the Bodleian Library in Oxford: A Study in Islamic Constellation Images", in: *Arts Orientalis* (1959), 3: Pl 15, fig. 35.
- 25 B. Brend, "A Reconsideration of the Book of Constellations of 400/1009-10 in the Bodleian Library", in: *The Art of the Saljuqs in Iran and Anatolia*, ed. R. Hillenbrand (Costa Mesa: CA, 1994), p. 90.

جوایش ساده است: چون کنیه پدر، ابوالحسین بود، مطمئن‌ترین روش برای تأیید تاریخی این چنین نزدیک به زمان عبدالرحمن، انتساب کتابت و تصویر به حسین بن عبدالرحمن بود. آنچه تا به امروز مانع از شک و تردید در صحت نوشته پایانی شده است، شاید یادداشتی است در ذیل آن به لاتینی، از شخصی به نام کریستیانوس راویوس به سال ۱۶۴۴م در قسطنطنیه، که می‌گوید کنبه‌های ورق پایانی را از روی یک نسخه متأخر رونویسی کرده و به این نسخه افزوده است.<sup>۲۸</sup> چون دو خط پایانی، در ۱۶۴۴م موجود بوده‌اند، محققان آن را درست پنداشته‌اند. حال آنکه تقلب از ابداعات امروزی نیست، بلکه در همه ادوار گذشته، در انجامه‌ها دست می‌بردند تا نسخه‌ای به ظاهر اصیل‌تر به وجود آورند.

### ۳. تزئینات اضافی و نسبت‌های الحاقی

#### الف - دستنویس «اخلاق محسنی»

در اواخر نیمه اول قرن دهم هجری، یک کارگاه نقاشی تبریزی که گاه‌گاه نسخ مصور ذی قیمت نیز می‌توانست تهیه کند، مرتباً تذهیب و تصویرهایی متوسط‌الکیفیت و تجارتي به مجموعه‌ای از دستنویس‌های کهن که در اختیار داشت می‌افزود، و به بازار عرضه می‌کرد.<sup>۲۹</sup> احتمالاً مجموعه‌ای که به دست آورده بود متعلق به کتابخانه یکی از امیرزادگان تیموری بود که بعد از حمله محمدخان شیبانی هرات را ترک کرده بود.<sup>۳۰</sup> مشتریان این نسخ عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شدند: یکی قزلباش و دیگری عثمانی. وجه مشترکشان این بود که ناوارد بودند، و به تقلید از شاهزادگان تیموری و صفوی، می‌خواستند که صاحب چند نسخه مصور باشند. برحسب اینکه مشتری نسخه، از دسته اول بود یا دوم، عمامه و سرپوش مشهود در تصاویر آن، یا از نوع تاج حیدری (تاج قزلباش) بود، یعنی عمامه‌ای که یک عمود دوازده ترک از سقرلاط قرمز در وسط دارد\*؛ و یا سرپوشی که قرار بود

معدلک، از مقایسه دستخط همین قسمت باقی مانده با دو خط پایانی اختلافاتی پیدااست که نماینده وجود دو کاتب مختلف است. روشن‌ترین اختلاف در سرکش کاف است: در دو خط پایانی، این سرکش به عمودکاف منتهی می‌شود، ولی در متن اصلی و انجامة مربوطه، از عمود می‌گذرد:

از دو خط الحاقی	از انجامة اصلی	از متن جدول
-----------------	----------------	-------------

الكاتب المردك كنه

کیفیت اعلائی این نسخه، و طرح و قلمی که در آن به‌کار رفته، در حدی است که نمی‌شود تصور کرد که یکبار به وجود آمده، بلکه می‌بایست سرانجام یک سیر تکاملی باشد که مرحله به مرحله پیشرفت کرده و به موازات آن نسخ دیگری هم به وجود آورده است. متأسفانه هرآنچه از این نسخ باقی است، از دوره سلاجقه است، و از قرن ششم به بعد.

در تحقیقی که ولسز (Wellesz) راجع به نسخه بادلیان کرده است، صوری از دیگر نسخ کتاب عبدالرحمن صوفی را، جهت مقایسه چاپ کرده است که همگی از دوره سلجوقی‌اند. از لحاظ کیفیت، هیچ‌یک به مرغوبیت نسخه بادلیان نیستند و علی‌رغم اینکه بعضی از آنها مربوط به اوایل قرن هفتم هستند، طرح صور کواکبشان نپخته‌تر است. بنابراین قراین تصویری حاکی از آن است که نسخه بادلیان مربوط به دوره سلجوقی است. خانم باربارا برنهم از روی البسه و دیگر ضمائم صور کواکب به همین نتیجه رسیده است.<sup>۲۶</sup> نکته دیگر این است که معمول نقاشان نبود که در نسخ نفیسه نام خود را ثبت کنند. و این امری است که فقط از قرن نهم به بعد مرسوم شد.<sup>۲۷</sup>

پس چنین به نظر می‌رسد که دو خط پایانی الحاقی هستند، و سؤالی که مطرح می‌شود این است که جاعل مربوطه از کجا نام پسر عبدالرحمن را به دست آورده بود؟

<sup>۲۶</sup> نک: B. Brend, *Ibid.*, pp. 91-92. ولی علی‌رغم این مشکلات، برند و ولسز به صحت نوشته پایانی مشکوک نیستند.

<sup>۲۷</sup> ملکیان شیروانی در تحقیق خود راجع به نسخه «ورقه و گلشا» که در خزانه توفیق‌پوسرای نگهداری می‌شود، نوشته کنار یکی از تصاویر این نسخه را رقم نقاش می‌داند، و همچنین اشاره می‌کند به رقم‌های مندرج در انجامة کتاب الدریاق مورخ ۵۹۵ق مربوط به کتابخانه ملی فرانسه، و در انجامة نسخه‌ای از کتاب الاغانی (مورخ ۶۱۴ و ۶۱۶ق) که اوراقش در بین کتابخانه‌های قاهره و استانبول و کپنهاگ پراکنده شده‌اند:

A. S. Melikian-Chirvani, "Le roman de Varqe Golšāh", in: *Art Asiatiques* (Paris, 1970), 22: 79-80.

<sup>۲۸</sup> Wellesz, *An Early Al-Sufi Manuscript*, pp. 1-2.

<sup>۲۹</sup> برای فهرستی از این نسخ، نک: A. Soudavar, *Ibid.*, pp. 118-119. او نسخه دیگری که اخیراً آکادمی علوم سن پترزبورگ به چاپ رسانیده، باید به این فهرست افزوده شود: یکی، نسخه دیگری از دیوان سلطان حسین است (ش 284) که تصاویرش به سبک صفوی اعلا است، و دیگری، دیوانی است به ترکی از اشعار شیخ زاده عطایی (ش 2486)، با عمامه‌های ازبک.

<sup>۳۰</sup> از جمله کتاب‌هایی که مسلماً از هرات آمده بودند، یکی دیوان سلطان حسین باقرا (توفیق‌پوسرای، ش 1636) و دیگری نسخه سه متنی که ذیلاً تشریح شده است از همان کتابخانه، نک: پانویس ۳۶، همین مقاله.





تاج و عمامه‌های گوناگون بر حسب مقتضیات بازارهای ایرانی یا عثمانی

تصویر ۵: قسمتی از دو صفحه آغازین از «دیوان سلطان حسین».

(توقفاپوسرای، استانبول، خ 1636)

ابوالمحسن میرزا پسر سلطان حسین بایقرا می‌کند. از خط و تذهیب نسخه چنین پیدا بود که اصیل است ولی کتابتش دیرتر می‌نمود، شاید حدود ۲۰ یا ۳۰ سال بعد. فقدان تاج حیدری در تصاویر کتاب، و ارتباط متن آن با دربار تیموری هرات حاکی از آن بود که نسخه را برای بازار عثمانی آرایش داده بودند. جاعلان کارگاه تبریزی، ورقی را که در طرفینش شمسۀ آغازین کتاب و اولین صفحه متن (که سرلوح داشت) قرار گرفته بود دو پوست کرده، در میان آن دو، صفحه نقاشی کامل که مجلس بزم شاهانه بود افزوده بودند. و این کاری بود که در دیگر نسخ نیز انجام داده بودند، چون از یک سو طرح مجلس شاهانه در دو صفحه کامل، مستقل از متن بود، و با جزئی تفاوتی در همه جا می‌توانستند آن را تکرار کنند، و از سوی دیگر، نسخه را پرکار جلوه می‌داد و پرقیمت. به منظور بالا بردن ارزش نسخه، در وسط شمسۀ آغازین (که در اصل، خالی مانده بود) نوشته‌ای نیز بدین عبارت افزوده بودند:

برسم پیشکش و کتابخانه پادشاهزاده اعظم شاه

ابوالمحسن گورکان اتمام پذیرفت، سنه ۹۰۰.

جعلی بودن نوشته از آنجا مشخص می‌شود که ابوالمحسن میرزا را عنوان «گورکان» داده‌اند، حال آنکه این امیرزاده هیچ‌گاه با شاهزاده خانمی از آل چنگیز وصلت



تصویر ۴: قسمتی از نقاشی ص ۳۳ از «دیوان سلطان حسین».

(انستیتوی خاورشناسی سن پترزبورگ، 248B)

خراسانی مآب باشد و بازتابی از هرات دوره تیموریان، اما در حقیقت، به جای آنکه تیموری باشد به سبک سرپوش از بکان بود: فی المثل در تصویر ۵ کلاهک میان عمامه شخص سمت چپ، چون کلاهک از بکان، مخروطی و نوک‌تیز است و سلطان حسین میرزا بایقرا (حک. ۸۷۵ - ۹۱۲) که بر تخت نشسته است، کلاه بلند پارچه‌ای، با دوره‌ای از پوست خز دارد که شبیه کلاه خانان از بک است.<sup>۳۱</sup> ولی این خطاها مهم نبود، چون این نسخه تغییر یافته به جهت عثمانیان بود که از تاج حیدری که نمودار غلو قزلباش بود بیزار بودند، و به هر قیمت شده، در صدد ابداع نسخی از هرات دوره تیموری بودند که شهرت تولیداتش دست کمی از کارگاه‌های صفوی تبریز نداشت.<sup>۳۲</sup> چنانچه ارتباط نسخه با هرات دوره تیموری ضعیف بود و یا نایاب، یک نوشته جعلی هم بدان می‌افزودند. از آن جمله است نسخه‌ای از اخلاق محسنی ملاحسین واعظ کاشفی که اخیراً مؤسسه ساتبیز لندن به معرض فروش گذاشت، و موزه تورونتو در کانادا آن را ابداع کرد.<sup>۳۳</sup>

در توضیحات جزوه حراج، این نسخه به عنوان «قدیمی‌ترین نسخه شناخته شده اخلاق محسنی» معرفی شده بود، و سال کتابتش ۹۰۰ ق قلمداد شده بود، یعنی همان سالی که کاشفی نوشته خود را تقدیم

<sup>۳۱</sup> برای کلاه با دوره پوست خز خانان از بک، نک: Soudavar, *Ibid*, p. 181 و همچنین به صفحات ۴۰ - ۴۱ از یک نسخه مخزن الاسرار که به شماره 985 Suppl. Persan در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می‌شود و در کتاب‌های ذیل منعکس شده است:

*Arts of the Book in Central Asia*, ed. B. Gray (London, 1979), pp. 254-255; F. Richard, *Splendeurs Persanes*, (Paris, 1997), p. 145.

<sup>۳۲</sup> این دستنویس‌ها اکثراً از نسخ دیوان سلطان حسین میرزا و یا دیوان امیر علی شیر نوایی بودند که مشهورترین شعرای ترکی‌گوی زمان خود بودند، نک:

Soudavar, *Ibid*, p. 181.

<sup>۳۳</sup> Sotheby's London: *Catalog of April*. 23(1997), pp. 85-86.

قرار دارد، نسخه اخلاق محسنی مورد بحث حداکثر سی یا چهل سال بعد از متن اصلی کاشفی تهیه شده است و مسلماً نسخه‌ای است با ارزش و قدیمی، ولی نه آن چنان که نوشته شمس آن باز می‌نماید.

#### ۴. مؤلف نادرست

**الف - کتاب «نصيحة الملوك» منسوب به غزالی**  
دلیل آن که جلال‌الدین همایی اشکالات سبکی این نسخه را نادیده گرفته است و، ناسازگاری مطالب قسمت دوم نصیحة الملوك را با سایر نوشتجات غزالی کنار گذاشته، وجود ترجمه‌ای بود از این متن به عربی، که کمتر از یک قرن بعد از غزالی تهیه شده بود، و هم مترجم مربوطه، و هم مورخانی چون ابن خلکان (۶۰۸ - ۶۸۱) نسبت آن را به غزالی تأیید کرده بودند.<sup>۳۹</sup> امروزه بسیاری از محققان، این نسبت را رد می‌کنند.<sup>۴۰</sup> اما دلایلی که ارائه می‌دهند بالمجموع سست‌تر است از مشکلاتی که خود همایی در ابتدا مطرح کرده بود. این مشکلات چنان چشمگیر بود که از برای کنار گذاشتنش، همایی ناچار بود عذری بیاورد. می‌گوید که چون مراجع غزالی «در بخش دوم، کتبی از قبیل سیرالملوک خواجه نظام الملک و کتاب تاج المحاسن و اضداد جاحظ، و پندنامه‌ها و وصیتنامه‌های منسوب به پادشاهان و حکمای قدیم ایران و امثال آن مآخذ بوده، طبعاً نمونه و افکار و عقاید آن مؤلفان در نوشته‌های او اثر گذارده است.»<sup>۴۱</sup> حقیقت امر این است که اگر غزالی آنچنان مرد سست عنصری بود که پس از خواندن چند کتاب، پشت پا به همه معتقدات خود می‌زد و ستایش آداب و رسومی می‌کرد که قبلاً مذموم دانسته بود، تعصب و اصول‌گرایی در دنیای اسلام بدین پایه نبود. آن زمان که از اندلس تا کاشغر، حجّت الاسلام

نکرده، و بنابراین مستحق عنوان «گورکان» نبوده است.<sup>۳۴</sup> همین اشتباه، در نسخه مشابه دیگری که اخیراً خانم چاغمن (Çağman) و سوچک (Soucek) در مقاله‌ای معرفی کرده‌اند، به چشم می‌خورد. نسخه اخیر مجموعه‌ای از سه متن است<sup>۳۵</sup>، و به شماره ۱۵۱۰ در خزانه توپقاپوسرای نگهداری می‌شود. به غیر از تصاویر و مجالس<sup>۳۶</sup>، کارگاه تبریزی سابق الذکر، نوشته‌ای الحاقی بر شمس آغازین افزوده بود که نام «ابوالمظفر السلطان حسین گورکانی» می‌برد؛ و این خود نماینده ناآشنای جاعل با عناوین تیموری بود، به چند دلیل: اول آنکه، کنیه سلطان حسین میرزا «ابوالغازی» بود، و «ابوالمظفر» کنیه پادشاهان صفوی بود و نه تیموری.<sup>۳۷</sup> دوم، چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، برای ترکان و مغولان، «گورکان» عنوانی شخصی بود و قابل انتقال به کل سلسله نبود؛ بنابراین، چون سلطان حسین میرزا با آل چنگیز وصلت نکرده بود، گورکان نبود، و هراتیان هم هیچ‌گاه از تیموریان به نام گورکانی یاد نمی‌کردند.<sup>۳۸</sup> سوم، به مانند اسامی سلطان علی و سلطان محمد، «سلطان» جزء لاینفکی از نام سلطان حسین میرزا بود (همان‌طور که «شاه» جزئی از نام شاه محمود است). این «شاه» و «سلطان» القابی بودند که به جهت احترام، بر سر اسم ائمه و پیامبران می‌گذاشتند، و از آن اسمی مرکب می‌ساختند. به همین دلیل، در هیچ‌یک از نوشتجات تیموری «ال» بر سر اسم سلطان حسین نمی‌نشیند، چون اگر می‌نشست، آن را به دو جزء تجزیه می‌کرد، و نام این پادشاه تیموری، حسین می‌شد و لقب او سلطان. در این صورت، قبل از آنکه به سلطنت برسد، می‌بایست در تواریخ از او به نام «حسین میرزا» یاد کنند، حال آنکه نام او فقط به صورت «سلطان حسین میرزا» ضبط شده است. از آنجا که فعالیت این کارگاه تبریزی در حوالی سنوات ۹۳۵ق

<sup>۳۴</sup> نک: غیاب‌الدین خواندمیر، حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران، ۱۳۵۳)، ۳: ۲۴۵، ۲۵۶ - ۲۵۷.

<sup>۳۵</sup> متن این نسخه مرکب از شاهنامه فردوسی است به انضمام لغت فرس اسدی، و خمسه نظامی، نک:

P. Soucek, & F. Çağman, "A Royal Manuscript and Its Transformation: The Life History of a book", in: *The Book in the Islamic World*, ed. G. Atiyeh (New York, 1995), pp. 179-208.

<sup>۳۶</sup> معرفی کنندگان این نسخه موضوع الحاقی بودن تصاویر و مشابهت آنها با نسخی از سنوات ۹۳۰ق و دیرتر را اذعان دارند ولی معذک مدعی هستند که این سبک در دوره تیموری هم رواج داشته است (Ibid, p. 196)، حال آنکه کاربرد موادی چون صدف خرد شده که از زمان تهیه شاهنامه شاه طهماسبی به بعد معمول شد، در آن دیده می‌شود.

<sup>۳۷</sup> نک: ابوالعلاء سودآور، «توطئه عظمی و ابوالمظفر شاه طهماسب صفوی»، ایرانشناسی (واشنگتن، ۱۹۹۷)، ۶۰: ۱/۹.

<sup>۳۸</sup> متأسفانه این اشتباه امروزه در کتب تاریخ رایج شده است.

<sup>۳۹</sup> نک: مقدمه همایی، همان، صص پنجاه - پنجاه و یک.

<sup>۴۰</sup> فی‌المثل نک: P. Crone, "Did Al-Ghazali write a Mirror for Princes? On the authorship of the *Nasihah al-muluk*", in: *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* (1987), 10: 167-191; C. Hillenbrand, "Islamic Orthodoxy or Realpolitik? Al-Ghazali's Views on Government", in: *IRAN* (1988), 26: 91-92.

<sup>۴۱</sup> نک: مقدمه همایی، همان، صص هشتاد و سه - هشتاد و چهار.

مترجم آن به عربی بود، و مستوفی بود و صاحب فضل.<sup>۴۶</sup> اگر خود، مؤلف آن نبود، محتملاً او را می‌شناخت و باتبانی او، آن را به عربی ترجمه کرده بود، که از دیرباز، یکی از آسان‌ترین روش‌های ایجاد سبج و تاریخچه از برای هر متنی، ترجمه آن بود به زبانی دیگر؛ چنان‌که عالی جناب یوحنا نیز از همین طریق برای نوشته خود کسب اعتبار کرده بود.

#### ب - یزدان شناخت

رساله یزدان شناخت به عنوان جزئی از مصنفات فارسی شیخ اشراق (سهروردی) به چاپ رسیده است.<sup>۴۷</sup> گردآورندگان و تصحیح‌کنندگان این متون، یعنی سید حسین نصر و هانری کربن، هر دو اذعان دارند که از قدیم الایام، یزدان شناخت هم به سهروردی منسوب بوده و هم به عین القضاة (۴۹۲ - ۵۲۵)، ولی استدلال می‌کنند که نسبت به سهروردی اولی‌تر است و به همین مناسبت این رساله را جزء شهرزوری (د. ۶۸۷ق) می‌کند که ظاهراً این رساله را از مصنفات سهروردی دانسته است، و بعد، برای رد نسبت به عین القضاة، دو دلیل می‌آورد: اول آنکه محتوای رساله، فلسفه محض است و نه آمیخته به عرفان چون نوشته‌های عین القضاة. دوم، چند بیت از اشعار سنایی، در این رساله به چشم می‌خورد و به عقیده کربن بعید می‌نماید که عین القضاة ابیاتی از یک شاعر هم دوره خود را که احتمالاً کوچکترین آشنایی با او نداشته، در نوشته‌اش بیاورد.<sup>۴۸</sup> کربن و نصر، ابتدا، نسبت رساله را به عین القضاة رد می‌کنند و بعد نسبت به سهروردی را می‌پذیرند، حال آنکه روایت شهرزوری، همانند روایت ابن خلکان درباره نصیحة المملوک حجّت نیست و محتاج به بررسی است. ایراد مهم‌تر فرض ضمنی آنهاست که مؤلف این رساله را یکی از دو تا می‌دانند، و بعد در صدد پیدا کردن شایسته‌ترین این دو هستند. اگر در تشخیص هویت نویسنده تردید رواست، دامنه تحقیق باید وسعت یابد و مسئله از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گیرد. رد عین القضاة دلیل کافی برای نسبت رساله به سهروردی نیست.

یکی بود و آن هم امام محمد غزالی، گفته‌اش واقعاً حجّت بود و نمی‌توانست هر روز دگرگون شود. غزالی که «نسب قریش» را لازمه امامت شناخته بود<sup>۴۹</sup>، چگونه می‌توانست با حدیثی ساختگی که صحبت از سلاطین (!) می‌کند، شرط لازمی را که خود قائل شده بود، بر هم زند و بگوید: روزی پیغمبر علیه‌السلام فرمود که سلاطین و ائمه از قریش باشند تا آنگاه که سه کار انجام دهند...<sup>۴۳</sup>

به عبارت دیگر، اگر قریشیان آن سه کار نکنند<sup>۴۴</sup>، دیگری خواهد آمد و امام از قریش نباشد. و یا آن‌کس که در کیمیای سعادت، فروش شمشیر چوبین و بوق سفالین را برای سده و نوروز منع کرده بود به جرم آنکه «اظهار شعار گبرانست»<sup>۴۵</sup>، چگونه می‌توانست رساله‌ای بنگارد سراسر تعریف از شیوه «مغان» و ستایش از پادشاهان همین «گبران». همایی سندی می‌خواهد که صریحاً نسبت این قسمت دوم را به غزالی باطل کند، حال آنکه هیچ سندی محکم‌تر از استدلال‌های خود او نیست، و به عکس هیچ عذری ناموجه‌تر از آن نیست که مرد معتقد متعصبی چون غزالی را کسی بخواهد سست عنصر و تأثیرپذیر بشناسند، که این عذر از مقوله همان عذرهایی است که قزوینی از برای توجیه «نامه امیر تیمور» آورده بود. در آن زمان که این متن به عربی ترجمه شد یعنی قرن ششم هجری، هر نظریه‌ای که بر پایه فلهویات بود و مبتنی بر آیین ایران باستان، به شدت تخطئه می‌شد. این چنین است که سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷) را زندق دانستند و سرش را بر دار کشیدند. در چنین فضای خطرناکی، محتملاً، مؤلف قسمت دوم نصیحة المملوک، سعی داشت که با انتساب نوشته خود به غزالی، آن را از حملات متعصبان مصون بدارد. اشاره مکرر این متن به پادشاهان اساطیری ایران و فره ایشان، ممکن است که در نظر اول نوشته‌های سهروردی را تداعی کند، ولی از لحاظ سبک و محتوی، این قسمت دوم بیشتر به نوشته وزیر و دبیر می‌ماند تا حکیم و فقیه. پس احتمالاً نویسنده‌اش از دیوانیان است و شاید خود ابوالحسن علی بن مبارک اربلی که

<sup>42</sup> H. Laoust, *La politique de Gazāli* (Paris, 1970), p. 247.

<sup>۴۳</sup> غزالی، نصیحة المملوک، ص ۳۰۲.

<sup>۴۴</sup> بنا به این «حدیث»، ائمه و سلاطین می‌بایست: رحیم باشند، و عادل باشند، و خود آن‌کند که دیگران را فرمان دهند؛ همانجا.

<sup>۴۵</sup> غزالی، کیمیای سعادت (تهران، ۱۳۶۱)، ۱: ۴۰۷.

<sup>۴۶</sup> برادر ابوالحسن علی نیز مستوفی بود و او پدر ابوالبرکات مبارک بن احمد بن مبارک، معروف به ابن مستوفی اربلی (۵۶۴ - ۶۳۷) و صاحب تاریخ اربل بود؛ نک: مقدمه همایی، همان، ص هشتاد (به نقل از ابن خلکان که او هم اربلی الاصل بود). جالب توجه است که منطقه اربل و اطراف آن، افرادی چون عین القضاة و سهروردی و شهرزوری را پروراندند بود که همگی علاقه‌مند به آیین ایران باستان بودند.

<sup>۴۷</sup> شهاب‌الدین یحیی سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به کوشش سید حسین نصر، هانری کربن (تهران، ۱۳۵۵)، ج ۳.

<sup>۴۸</sup> نصر هم به نوبه خود نظریات چند محقق دیگر ایرانی را در رد نسبت به عین القضاة بازگو می‌کند و به نتیجه‌ای مشابه می‌رسد، همانجا، صص ۵۷ - ۵۸ و ۷۳.

نظری اجمالی بر متن این رساله، و مقایسه آن با سایر نوشته‌های سهروردی، دو مورد مغایرت به ظهور می‌رساند: اولی مربوط به سبک و روش نگارش است. نوشته سهروردی تراوشی است از ذهنیات متفکری به غایت تیزهوش، که از اطناب پرهیز دارد، و جمله‌اش موجز است و متشکل از کمترین کلمات ممکنه. اما سبک یزدان شناخت دیگر است. فی المثل، در آغاز هر مبحث، ابتداء سخن سهروردی به جمله «بدان که» است، حال آنکه در یزدان شناخت ترکیبی داریم از «بدان که» (۸ بار) و جمله‌ای به مراتب سنگین‌تر: «باید دانستن که» (۹ بار). جمله اخیر حتی یک‌بار هم در دیگر نوشتجات سهروردی پدیدار نمی‌شود.

مورد دوم، هشدار است که نویسنده در پایان رساله یزدان شناخت به خواننده می‌دهد که «از عهد یونانیان تا این غایت هیچ‌یک از محققان، حکما و راسخان در علم و حکمت روانداشته‌اند که این اسرار برملا افکنند» و سپس از برای تأکید بیشتر، حدیثی نادرست عنوان می‌کند که رسول اکرم «نهی کرده است که اسرار الهی مکشوف گردانند» و می‌گوید که این کار به منزله کفر است، و از قول ارسطاطالیس بیان می‌کند که «حکما واجب چنان کردند که حکمت الهی هرگز مسطور و مکتوب نگردانیدندی، الا که از نفس به نفس نقل کردی» تا به دست «نامستعدان و ناهلان و شریران» نیافتند. ولی در آخر توجیه می‌کند که چون ممدوح خود، محمد بن محمود الداری - مجهول الهویه - را در این امر مستعد شناخت، این رساله را به جهت او تحریر کرد ولی او را برحذر می‌دارد، و به خدا و رسول قسم می‌دهد که مبادا کاری کند که پس از او به دست «نامستعد و شریر» بیفتد.<sup>۴۹</sup> این نهی و تحذیر پایانی چیزی نیست که سهروردی

گفته باشد، که جسور و بی‌باک بود و عقایدش را با صراحتی هرچه تمام‌تر بیان می‌کرد. اگر قرار بود از «نامستعد و شریر» بترسد، ارجح بود که این تحذیرات را در رساله‌هایی که به مراتب تندتر از یزدان شناخت بودند بگنجاند، همچون پرتونامه که در آن مدعی است که «بسیاری از محققان و علما» بر انبیاء «به علوم افزوده باشند»<sup>۵۰</sup>، و یا این که «هرکه حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید... رئیس طبیعی شود عالم را».<sup>۵۱</sup> این گفته‌ها بودند که می‌توانستند او را در مظان اتهام به زندقه قرار بدهند (و شاید هم دادند)، ولی معذک می‌بینیم که هیچ منع و تحذیری از برای اشاعه آن قائل نشده است.<sup>۵۲</sup> به عکس، مطالب یزدان شناخت اصولی هستند، و مصون از کفر و زندقه، پس نیازی به کتمان ندارند. به احتمال قوی، این رساله نه از آن سهروردی است و نه از آن عین القضاة، بلکه از شخصی ثالث است که هنوز شناخته نشده است.

## ۵. نتیجه‌گیری

از مثال‌های فوق چنین برمی‌آید که تشخیص درستی مدارک قدیمی خالی از اشکال نیست چون متقدمان در بسیاری از متون دست برده‌اند و رقم و تاریخ آنها را تغییر داده‌اند، و یا رساله‌ای را به نویسنده‌ای ناروا نسبت داده‌اند، و یا سوابق آن را دگرگون کرده‌اند. هریک از این عملیات در تعیین قدمت رساله مؤثر است و ارزش آن را برهم می‌زند. پس اگر نتیجه مشاهدات و استدلال‌های منطقی محققان مغایر با تاریخ پذیرفته شده مدرکی درآمد، نباید که نومید شوند و منطق را به استناد آن یک مدرک کنار بگذارند. چه بسا که «یقین سابق» بی‌پایه باشد و نسخه «اقدام» نوتر از آن باشد که می‌نماید.

<sup>۴۹</sup> سهروردی، همان، صص ۴۵۷ - ۴۵۸.

<sup>۵۰</sup> همان، ص ۷۶.

<sup>۵۱</sup> همان، ص ۸۱.

<sup>۵۲</sup> در رساله عربی حکمت الاشراق، به پیروی از سبک نگارش متون عرفانی عربی که شاید سابقه‌اش به نوشتجات اسماعیلیان بازمی‌گردد، سهروردی گوشزد می‌کند که رساله‌اش از برای طالبان تآله و بحث است (نک: فی المثل به محمد شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، به کوشش ح. ضیائی تربتی (تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۲ - ۱۳). در آخر هم، در جمله‌ای کوتاه، خواننده را ترغیب به حفظ کتاب می‌کند و «صونه عن غیر اهله» (همان، ص ۵۹۰). مراد از این توصیه حفظ و بقا نوشته است و نه کتمان اسرار، و نیت از «غیر اهله» در اینجا «ناواردان» است که با صفات شاق شریر و «نااهل» که در یزدان شناخت به‌کار رفته تفاوت کلی دارد. مهم‌تر آنکه توصیه‌ای حتی چنین خفیف، در هیچ‌یک از نوشتجات فارسی سهروردی دیده نمی‌شود.